

«قبح نقض غرض»

باتأکید بر نظر امام خمینی^(س) در بحث حیل‌های فرار از ربا

حمید انصاری^۱

سیدحامدحسین هاشمی^۲

چکیده: در این پژوهش به «قبح نقض غرض» بسان یک قاعده فقهی پرداخته شده است و مهم‌ترین پیش فرض‌ها و نتایج آن و پیشینه فقهی و گستره به کارگیری آن در میان فقها مورد بررسی قرار گرفته است. جواز و تشریح احکامی همچون استفاده از حیل به منظور فرار از ربا، پژوهشی در خور، پیرامون امکان تشریح احکام منافعی با اهداف دیگر احکام را می‌طلبد. جستجوی دیرینه این قاعده در منابع نخستین فقه و آثار علمای این عرصه، و نیز کنکاش در مفردات قاعده و مشخص نمودن پیش فرض‌های آن، ساختار اصلی جستار حاضر را سامان داده است. وجود نشانه‌هایی از التزام فقهای متقدم و متأخر به قاعده قبح نقض غرض، بخصوص امام خمینی که با بهره‌گیری از این قاعده، قائل به ممنوعیت به کارگیری حیل‌های فرار از ربا شده‌اند. از پذیرش همگانی آن در عین به کارگیری محدود آن در فرآیند استنباط، خبر می‌دهد. همچنین باور به وجود حسن و قبح عقلی، غرض‌مند بودن خداوند متعال در تشریح احکام، مشخص بودن اغراض و حتمی بودن نقض آنها، از جمله مواردی است که قاعده قبح نقض غرض، در کارکرد خویش بدان‌ها نیازمند است.

کلیدواژه‌ها: قبح نقض غرض، عقل، امام خمینی، حیل، ربا

۱. E-mail: ansari@ut.ac.ir

۱. استادیار دانشکده الهیات دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲. دانشجوی رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران E-mail: hamedhashemi91@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۳۱

مقدمه

عقل و عقل‌گرایی از مهم‌ترین مبانی و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آیین اسلام است که به‌واسطه تأکیدهای بی‌شمار صاحبان اصلی شریعت، از دیرباز مورد توجه عالمان و دانشمندان مسلمان و بخصوص فقیهان و عالمان عرصه استنباط بوده است؛ آنگونه که در کنار قرآن و سنت، یکی از منابع استخراج احکام شرعی، عقل شناخته شده است.

از سوی دیگر، از جمله باورهای اعتقادی شمار زیادی از اندیشمندان مسلمان، غرض‌مندی خالق هستی، در تمامی افعال و از جمله دستورات خویش است. بر پایه این باور، خداوند متعال، در یکایک فرامین خویش هدفی را دنبال می‌کند و دستیابی به همین هدف یا اهداف است که جعل آن قوانین را به دنبال داشته است.

برآیند این دو مطلب، آنان را به قاعده عقلی دیگری، تحت عنوان قاعده «قیح نقض غرض»، رهنمون گردیده است. این قاعده بسان اصل غرض‌مندی شارع، تأثیرهای فراوانی در حل مسائل مختلف علوم اسلامی و بخصوص در کلام اسلامی و مسائل موجود در آن داشته است. پاره‌ای از براهین اثبات صفات خداوند متعال که بر اساس این قاعده شکل گرفته‌اند نمونه‌ای از این مسائل به شمار می‌روند (دکامی ۱۳۸۸: ۷۱).

عرصه دیگری که از این قاعده اثر پذیرفته است، فقه و قانونگذاری اسلامی است. اگر چه کم‌تر فقهی را می‌توان یافت که از این مطلب بسان یک قاعده مستقل در فرآیند استنباط نام برده و بحث جداگانه‌ای را پیرامون آن ترتیب داده باشد، اما با این وجود، در لابه لای آثار فقیهان متقدم و متأخر، نشانه‌هایی از تأثیرپذیری استنباط، از این قاعده به چشم می‌خورد که در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد شد.

در میان فقیهان شیعه می‌توان به فقیه زمان شناس و کم‌نظیر عصر حاضر، امام خمینی اشاره داشت که بر اساس همین قاعده، استفاده از «حیل ربا» در معاملات را نپذیرفته و برخلاف مشهور به کارگیری این حيله‌ها را ناقض غرض شارع دانسته‌اند (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۵۴۵).

این همه، باعث به وجود آمدن سؤالاتی در این زمینه می‌شود: نخست آنکه مبانی، پیش‌فرض‌ها و شرایط بهره‌گیری از قاعده قیح نقض غرض کدامند؟ و دیگر آنکه جایگاه این قاعده در میان دانش‌پژوهان فقه شیعه و استنباط‌های آنان چگونه است؟ و سرانجام پذیرش این قاعده چه آثار و نتایجی را در مسائل فقهی به همراه داشته و خواهد داشت؟

پاسخگویی بدین سؤالات نیازمند تحلیل و بررسی این قاعده از زوایای مختلف است که در این مقاله تلاش شده تا با جستجو در منابع فقهی و کلامی و بهره‌گیری از نظریات عالمان متقدم و متأخر اسلامی، آن را به انجام رساند. پژوهشی که بر پایه جستجوی انجام شده، به رغم نگارش آثاری چون «قاعده قبح نقض غرض در کلام اسلامی» در حوزه مسائل اعتقادی پیشینه مستقلی در علم فقه برای آن وجود ندارد (دکامی ۱۳۸۸: ۷۱).

معنای لغوی و اصطلاحی نقض غرض

غرض، در لغت در اصل به معنای هدفی است که به سوی آن تیر پرتاب می‌گردد (جوهری ۱۴۱۰ ج ۳: ۱۹۰۳؛ فیومی بی تا ج ۲: ۴۴۵) که به مرور زمان تبدیل به اسمی شده است که برای مطلق هدف و غایت به کار می‌رود (راغب اصفهانی ۱۴۱۲: ۶۰۵) بنابر این، نقض غرض به معنای چیزی است که باعث شود هدف و غایت یک امر از بین برود یا مانع از دستیابی به آن گردد.

مفهوم اصطلاحی نقض غرض، اگر چه تفاوت چندانی با معنای لغوی آن نداشته اما در هر یک از علوم مختلف می‌تواند با اندکی تفاوت تفسیر گردد. چنان که در علم کلام، و در مباحث توحید، عموماً به معنای شیء یا امری است که با اهداف و نتایج پیش بینی شده برای خلقت جهان هستی از سوی خداوند متعال در تقابل باشد. به عنوان مثال اصل وجوب قانونگذاری شرعی، مطلبی است که با برهان و قاعده قبح نقض غرض اثبات می‌شود چه این که اگر قانون و روش زیستن و تکامل در راه صحیح از سوی خالق هستی، ارائه نگردد هر آینه با غرض خلقت انسان که تکامل و سعادت است، منافات خواهد داشت (علامه حلی ۱۳۶۸: ۱۳۲-۱۳۰).

از دیگر سو، هنگامی که این قاعده پا به عرصه فقه می‌گذارد، معنایی متفاوت پیدا می‌کند، چنان که استنباط و احکام شرعی حاصل از آن را در مواردی منحصر می‌کند که با اهداف کلی قوانین الهی و یا هدف خاص یک حکم شرعی به تنهایی در تنافی و تضاد نبوده باشد که اگر اینگونه باشد، چنین حکمی مورد قبول نبوده و حجیت خود را از دست می‌دهد.

ادله اثبات قاعده نقض غرض

نقض غرض در قرآن

اگر چه در قرآن کریم، اثری از واژه «غرض» به چشم نمی‌خورد اما کلمات مشابه و مترادف دیگری، همچون «عبث» و «لغو» در آن به کار رفته است که برخی از آنها از این قرارند:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مؤمنون: ۱۱۵)

«آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم، و به سوی ما باز نمی‌گردید؟»

«يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأَسَا لَا لُغُوفٍ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهم» (طور: ۲۳)

«آنها در بهشت جام‌های پر از شراب طهور را که نه بیهوده گویی در آن است و نه گناه، از

یکدیگر می‌گیرند!»

شماری از این موارد، به روشنی به قاعده قبح نقض غرض اشاره ندارند. اما برخی همچون آیه نخست که صد و پانزدهمین آیه از سوره شریفه مؤمنون به شمار می‌رود، یکی از ارکان نخست این قاعده که همانا غرض مندی خالق یکتا در خلقت عالم هستی است را در قالب پرسشی انکار گونه بیان می‌دارد و روی دیگر سؤال که هدف دار بودن آفرینش است را با ظرافت بیان می‌دارد.

اما فراز دوم این آیه با تکیه بر قسمت نخست و دیگر بار با پرسشی انکاری، بعث و حسابرسی و معاد را ثابت می‌کند (علامه طباطبایی ۱۴۱۷ ج ۱۵: ۷۳) گو اینکه حکم به نبود بعث و معاد نقضی است بر غرضی که در بخش نخست وجود آن اثبات گردیده بود.

شاهدی که بر این برداشت از کلام آفریدگار هستی وجود دارد این است که پس از بیان هدف دار بودن خلقت، بر محال و قبیح بودن تخلف خداوند متعال و افعالش - که از جمله آنها خلقت است - از اغراض و اهداف تعیین شده، و بری بودن حضرتش از این امر، تأکید دارد چنانکه بی‌درنگ در فراز پس از این آیه می‌فرماید:

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» (مؤمنون: ۱۱۶)

«والاست خدا، فرمانروای بر حق، خدایی جز او نیست [اوست] پروردگار عرش گرانمایه»

بر این پایه، نخستین مورد از موارد کاربرد قاعده نقض غرض در منابع اسلامی، در قرآن کریم و از سوی خداوند متعال است. گر چه پیش از این نیز گذشت که این قاعده، امری عقلی است و اشاره این آیه شریفه نیز، ارشاد به همان حکم عقل است.

مورد دیگری که در قرآن کریم آمده و با موضوع نوشتار پیش رو در ارتباط است، اتفاقی

است که در میان قوم بنی اسرائیل وقوع یافته و از آن به داستان «اصحاب سبت» یاد می‌شود.

این واقعه پیرامون قومی است که از سوی خداوند متعال ملزم به ترک صید ماهی در روز شنبه بوده اما از آن رو که در همین روز مقدار زیادی ماهی در سطح آب شناور بوده است، برخی از آنان دست به اجرای حيله‌ای به زعم خود شرعی می‌زنند تا هم ماهیان را در همان روز شنبه در

اختیار گرفته باشند و هم به طور صریح با حکم پروردگار مخالفت نکرده باشند (علامه طباطبایی ۱۴۱۷ ج ۸: ۲۹۴) بدین ترتیب که جوی‌های کوچکی در کنار نهر اصلی کشیده و ماهیان را در همان روز شنبه بدان سوی هدایت و محصور می‌کردند و در روز یکشنبه به صید آنان مبادرت می‌ورزیدند. قرآن کریم از این دسته، به گروهی فاسق و لعنت شده که مورد غضب الهی قرار گرفته و مسخ گردیده‌اند، یاد می‌کند (نساء: ۴۷، ۱۵۴؛ اعراف: ۱۶۳) این همه از آن رو است که آنان دست به کاری زده که اگر چه به ظاهر امری مباح شمرده می‌شود اما موجب نقض غرضی خاص از تشریح حکمی معین است.

بنای عقلا

از جمله ادله‌ای که در جهت اثبات و صحت این قاعده می‌توان از آن بهره جست، بنای عقلاست. سیره و روش عقلا بر این استوار است که هر گاه دستور و فرمانی برای رسیدن به هدف و غرضی خاص صادر کنند، مادامی که غرض نخست پابرجاست، حکمی مغایر با آن غرض نمی‌دهند. اگر چه، آن چنان که پس از این و تحت عنوان ریشه قاعده خواهد آمد، این قاعده از مدرکات عقل نظری به شمار می‌رود، اما این مطلب با عقلایی بودن آن نیز منافات نخواهد داشت و حاکم در این قاعده، هم عقل است و هم عقلا (مجلسی ۱۴۰۴ ج ۲: ۱۹۱؛ هاشمی و دیگران ۱۴۰۰ ج ۱۶: ۴۰).

فقها و نقض غرض

آنچه از بررسی کتاب‌های متقدمان فقه امامیه به دست می‌آید این است که اگر چه آنان خود را ملتزم بدین قاعده می‌دانسته‌اند و در مواردی از آن بهره جست‌ه‌اند اما هیچ‌گاه به طور جداگانه بدان و آثار پذیرش آن نپرداخته‌اند. این رویه تا زمان فقیه و حدیث‌شناس بزرگ شیعه، مجلسی دوم نیز ادامه دارد و او است که به قبیح بودن نقض غرض از منظر عقلا آن هم به گونه‌ای بسیار فشرده و در ذیل حدیثی کلامی، اشاره دارد (مجلسی ۱۴۰۴ ج ۲: ۱۹۱).

پس از او، فقیه دیگری که به صراحت از این قاعده یاد کرده است، صاحب کتاب گرانسنگ *جواهر التکلام* است که در بحث عدم جواز بهره‌مندی از «حیل» در فقه و احکام شرعی، با تکیه بر همین قاعده این چنین فرموده است:

«کل شیء تضمن نقض غرض أصل مشروعیه الحکم، یحکم بطلانه» (نجفی ۱۴۰۴ ج ۳۲: ۲۰۲)

«هر آنچه باعث و دربرگیرنده نقض غرض اصلی تشریح یک حکم گردد، حکم به بطلان آن می‌گردد».

همچنین ایشان پس از بیان این کلام و بی‌درنگ بیان می‌کند که بسیاری از بزرگان فقه امامیه نیز بدین مطلب واقف بوده اما تنها بدان اشاره کرده‌اند (نجفی ۱۴۰۴ ج ۳۲: ۲۰۲). شاید بتوان این کلام صاحب *جوهر* را ورود روشن نقض غرض بسان یک قاعده و اصل در عرصه فقه و استنباط دانست.

متأسفانه پس از صاحب *جوهر* گویی این قاعده یک بار دیگر به فراموشی سپرده می‌شود و گستره بهره‌گیری از آن همچون گذشته محدودتر می‌شود. این رویه تا زمان ظهور فقیه نواندیش عصر حاضر، امام خمینی ادامه یافت و او دیگر بار، جلوه دیگری به این قاعده بخشید. از بررسی آثار فقیهان و اصولیان، به این نتیجه می‌رسیم که حتی اگر نتوان اجماعی بودن این قاعده را به طور صریح به علما و اندیشمندان اسلامی نسبت داد، دست کم می‌توان از آن نفی خلاف نمود. تعبیر برخی پژوهشگران که از این قاعده با لفظ «برهان» نام برده‌اند (صدر ۱۴۰۸ ج ۴: ۳۲؛ عراقی ۱۴۱۷ ج ۲: ۵۷۴)، نشان از مورد قبول و همگانی بودن آن دارد.

بررسی کلام صاحب *جوهر*

چنانچه ذکر شد، صریح‌ترین کلام در ارائه این قاعده، از سوی نجفی، مؤلف کتاب *جوهر الکلام* مطرح گردیده است که کنکاش و بررسی برخی مفردات آن، راهگشای فهم هر چه بیشتر و بهتر آن است.

نخستین واژه در کلام صاحب *جوهر* که نیازمند تأمل است، کلمه «شیء» است چه این که او می‌گوید:

«کل شیء تضمن نقض غرض أصل مشروعیه الحکم، یحکم بیطلانه»

اگر چه مراد نویسنده *جوهر الکلام*، از این کلمه، حکم فرار از پرداخت زکات با استفاده از برخی حیل‌های شرعی است اما اطلاق «شیء» باعث می‌شود تا مفهومی عام‌تر از حکم، شرط، جزء و دیگر متعلقات آن را تحت این قاعده بدانیم و به کارگیری این قاعده در این بحث، آن را منحصر و مخصوص بدین مسئله نمی‌نماید.

این بدان معناست که نه تنها یک حکم شرعی، که اگر متعلقات و لوازم یک حکم نیز منجر به نقض غرض یا اغراض شارع از تشریح حکم گردد، ناگزیر از حجت ندانستن آن شرط، جزء و متعلق خواهیم بود.

از سوی دیگر، به کارگیری واژه «تضمن» از ناحیه مؤلف، این معنا را به دنبال دارد که حکم و لوازم آن نه تنها به صراحت که حتی اگر به طور غیر مستقیم نیز موجب نقض غرض قانونگذار گردد، باز هم سبب می‌گردد تا حکم به بطلان آن گردد. این کلمه خود تأیید دیگری است بر عمومیت داشتن واژه پیشین و اینکه شامل موارد دیگری غیر از حکم نیز می‌شود.

شکل‌گیری تصویری روشن‌تر از این مطلب، با یادکرد شروط ضمن عقدی که مخالف مقتضای عقد بوده و غرض شارع از تشریح عقد را زیر پا می‌گذارد - همچون شرط عدم استمتاع جنسی و یا شرط عدم تکثیر نسل در عقد نکاح - ممکن و سهل‌تر خواهد بود چرا که در اینگونه شروط نیز، پای بندی بدان‌ها، با زیر پا نهادن پیش فرض‌های نخستین مشروعیت عقد نکاح همراه خواهد بود.

از تعبیر «غرض اصل مشروعیه الحکم» می‌توان چنین نتیجه گرفت که مراد صاحب **جواهر** از این قاعده، تنها نقض اغراضی است که به عنوان غرض اصلی تلقی گردیده و در لایه‌های نخستین تشریح آن ریشه دارد؛ مانند تکثیر نسل در نکاح. توضیح بیشتر تفاوت میان اغراض شارع و اغراض دیگر در ادامه خواهد آمد.

اقسام غرض

چنانچه پیش از این و در معنای غرض روشن شد، این کلمه به معنای هدف و غایت از انجام کاری است. بر این اساس، هر فعلی می‌تواند اهداف و اغراضی را در ورای خود داشته باشد. این مطلب در تمامی تکالیف، امور عبادی و غیر عبادی و نیز احکام شرعی پیرامون آنها جریان دارد.

اما آنچه حائز اهمیت است این است که برخی از احکام شرعی اسلام عبادی نبوده و یا تنها بخشی از آن عنوان عبادت را با خود همراه دارد و قسمت اعظم آن مربوط به زندگی خود مکلفان و بندگان است. معاملات و دیگر اموری که نقش شارع تنها تأیید و امضای اصل و ریشه عمل بوده است و احکامی که از سوی او صادر شده است نیز در راستای سمت و سو دادن و پیشگیری از متضرر شدن طرفین است، از جمله مواردی هستند که این مسئله در مورد آنها صدق می‌کند.

در این گونه موارد، در هنگام تشریح حکم شرعی و متعلقات آن، علاوه بر اهدافی که از سوی شارع در خصوص همان حکم مورد توجه قرار می‌گیرد، اغراضی که مکلفین آنها را دنبال نموده و به خاطر دستیابی بدانها بدین عمل دست زده‌اند نیز، لحاظ می‌گردد.

به عنوان نمونه، در خصوص عمل خرید و فروش، با توجه به رضایت شارع بدین عمل و امضایی بودن احکام آن، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در این مورد دو دسته از اغراض قابل شناسایی است. نخست اغراضی همچون تأمین کالای مورد نیاز و یا کسب سود و منفعت که هر یک از طرفین معامله با انجام آن، در جستجوی آنند. و دیگری اغراضی که شارع با تشریح احکام و قوانین شرعی قصد تحقق آنها را دارد.

حال این سؤال مطرح است که قاعده قبح نقض غرض، کدام یک از اغراض پیش گفته را مورد توجه قرار می‌دهد و اگر در فرآیند استنباط حکمی شرعی، غرضی از اغراض مکلفین، نادیده گرفته شده و نقض گردد، باز هم مجال طرح قاعده قبح نقض غرض خواهد بود؟

پاسخ به این سؤال، نخست نیازمند روشن شدن این مطلب است که آیا امضایی بودن یک عمل، باعث می‌گردد تا اهداف آن را علاوه بر مکلفین به شارع نیز نسبت دهیم یا خیر؟ به تعبیر دیگر، آیا با تأیید عمل مکلف از ناحیه شارع، اهداف آن عمل، اغراض شارع نیز محسوب می‌گردد؟

اگر بپذیریم که شارع با تأیید عمل، در واقع همان اهداف مکلفین را دنبال می‌کند، دیگر جایی برای تقسیم اغراض به اهداف شارع و اغراض مکلفین باقی نمی‌ماند. حال آنکه اگر امضای شارع را تنها تأیید اصل عمل بدانیم و نه چیزی فراتر از آن، تقسیم‌بندی فوق مطرح خواهد شد.

بر پایه پذیرش قول دوم و تقسیم اغراض به اهداف شارع و اهداف مکلفین، و با توجه به قاعده قبح نقض غرض، اگر در فرآیند استنباط یک حکم شرعی، اغراض مکلفین نیز زیر پا گذاشته شود و محقق نگردد، باز هم این قاعده پا به میدان خواهد گذارد و از انتساب آن به شارع جلوگیری خواهد نمود.

این در صورتی است که غرض مورد اشاره از جمله اغراضی باشد که مورد تأیید شارع بوده و مشروعیت خویش را پیش از این و در خلال احکام کلی آن عمل کسب نموده باشد.

کلام برخی از بزرگان فقه امامیه، مبنی بر رعایت «غرض معاملی» که از سوی هر یک از متعاقدين لحاظ شده است به گونه‌ای که عدم توجه بدان را «ضرر مالی» محسوب نموده‌اند (اصفهانی ۱۴۰۹: ۱۲۱)، مؤیدی بر دو گونه غرضی است که پیش از این گذشت.

شاهد دیگر، استدلالی است که برخی از فقیهان امامی برای اثبات عدم ضمان مقترض نسبت به «عین مال» قرض گرفته شده، اقامه کرده‌اند. بر اساس گفته‌ی این عده، قرض گیرنده از آن رو که مال را به خاطر استفاده و بهره گرفتن از آن قرض می‌گیرد، مطالبه‌ی عین مال از او، با غرضی که او به دنبالش بود در تضاد است و به همین دلیل، تنها می‌توان از او مطالبه «مثل» کرد (خوبی بی‌تاج: ۶۸) همان گونه که مشاهده می‌شود در این مثال، حکم ضمان عین به خاطر نقض غرض شخص مکلف کنار گذاشته شده است.

نکته‌ای که در پایان ذکر آن لازم به نظر می‌رسد این است که ممکن است تقسیم‌بندی مورد اشاره با آنچه در کلام صاحب جواهر مبنی بر اغراض اصلی تشریح حکم آمد، مغایر به نظر آید. حال آنکه این تفاوت، با اندکی تأمل در چرایی احکام مورد نظر در این بحث، قابل رفع خواهد بود چرا که چنانچه پیش از این نیز بدان اشاره شد، اغراض مکلفین نیز، تا بدانجا که مورد تأیید کلی شارع باشد، پذیرفتنی است. در غیر این صورت، در مواردی که شارع غرضی را از سوی مکلف ناروا تلقی نماید، در کنار امضایی بودن حکم، دست به اصلاحاتی در راستای تصحیح عمل و زدودن اهداف نادرست انجام می‌دهد. این مطلب در احکام نکاح که اغراض اصلی آن توسط شارع تأیید و شکل‌های نادرستی که اهدافی نامشروع را به دنبال داشته‌اند، رد شده‌اند، به خوبی قابل تشخیص است.

انواع نقض

با بررسی موارد گوناگون فقهی که فقها در آنها بدین قاعده استناد نموده‌اند، به دو گونه از نقض غرض برمی‌خوریم. نخست در مواردی که تشریح یک حکم شرعی و یا لوازم آن، موجب نقض غرض از تشریح حکمی دیگر و یا همان حکم گردد که در موارد بسیاری همین قسم جریان دارد. در این موارد، غرض از آن شارع و یا مکلف است و نقض احتمالی نیز - در صورتی که حکم و لوازم آن را به شارع منتسب نماییم - از سوی شارع خواهد بود.

اما گونه دوم، مواردی است که در آنها، ناقض احتمالی، شخص مکلف است که با دست زدن به اموری، سعی در وارونه نمودن و یا تغییر دادن موضوع دارد. در این قسم، خود شارع اسلام با درک و پیش‌بینی نقض شدن غرض خویش، با صدور احکامی جداگانه، از زیر پا گذاردن آن جلوگیری نموده است.

نمونه‌های زیر مواردی هستند که در تمامی آنها، این مکلف است که خواسته است غرض شارع از صدور حکمی را نقض نماید:

طلاق شخص بیمار در مرض موت (نجفی ۱۴۰۴ ج ۳۲: ۲۰۳).

در این مسئله، شارع مقدس که سهم الارثی را برای زن در نظر گرفته است، و هدف از تشریح حکم ارث زن، حفظ حقوق او بعد از فوت همسرش بوده است، برای جلوگیری از نقض این غرض توسط افرادی که در انتهای عمر خواهان طلاق زن بوده‌اند تا او را از سهم الارث خویش محروم سازند، حکمی مبنی بر ارث بردن زنی که در مرض موت طلاق داده شده است تا گذشت یک سال - به شرط عدم ازدواج مجدد - صادر نموده است.

مورد دیگر، قتل عمدی مورث توسط وارث است که در این زمینه نیز شارع، به منظور پیشگیری از فوت شدن غرض خویش از تأسیس نظام ارث و میراث، یکی از موانع ارث را قتل معرفی می‌کند (طباطبایی بی تا ج ۲: ۳۴۰).

نکته دیگری که حائز اهمیت است این است که این قاعده در این معنا ارتباط نزدیکی با قاعده دیگری دارد با این مضمون: «يعامل المکلف بنقيض مقصوده»

«با مکلف، برخلاف قصدش رفتار می‌گردد» این قاعده که در منابع اهل سنت به فروانی قابل مشاهده است (زحیلی بی تا ج ۴: ۴۹۰؛ علیش ۱۴۰۹ ج ۹: ۲۲۴).

برخی دیگر از اهل سنت، همچون سیوطی در *الاشباه والنظائر*، تعبیر زیر را برای این قاعده برگزیده‌اند: «من استعجل شيئاً قبل أوانه عوقب بحرمانه» (۱۴۰۳: ۱۶۹).

«هر کس در رسیدن به چیزی قبل از آنکه زمان آن برسد، عجله نماید، به وسیله محرومیت از آن، عقاب می‌گردد».

این قاعده در برخی منابع امامیه نیز، آمده است (کاشانی ۱۴۰۴: ۱۲).

این در حالی است که در شماری از منابع اصلی فقه امامیه، این قاعده با اندکی تغییر و عموماً با تعبیر «مقابله بنقيض مقصوده» یافت می‌گردد (ابن عقیل عمانی ۱۴۱۳: ۳۸۴؛ علامه حلی ۱۴۱۳ ج ۳: ۲۳۰).

شهید اول از فقهای بزرگ امامیه، این قاعده را در خلال دیگر قواعد فقه امامیه با واژگان «المعارضة بنقيض المقصود واقعة في مواضع» (بی تا ج: ۱: ۲۸۰) ذکر نموده است.

از سوی دیگر، بر مبنای نظر برخی دیگر از فقهای امامی مذهب، این قاعده از سوی فقه جعفری، تنها در موارد عمدی بودن فعل مکلف حجت بوده و در دیگر موضوعات، از آن رو که منجر به قیاس و یا استحسان می گردد، به رسمیت شناخته نمی شود (فخر المحققین ۱۳۸۷ ج: ۳: ۵۶۹؛ نجفی ۱۴۰۴ ج: ۳۴: ۲۴۴؛ طبسی بی تا: ۲۱۵).

به نظر می رسد تفاوتی ندارد که کدام یک از قواعد پیش گفته را مبنا قرار دهیم؛ چرا که آبشخور هر دو قاعده، و دلیل اصلی برای استناد به آن، نقض شدن غرض شارع از تشریح یک حکم است که گاه از آن به لغو بودن و یا نقض گردیدن غرض و گاه نیز به معامله با مکلف با عمل بر خلاف غرض او، تعبیر شده است. بنابر این، هر گونه نزاع احتمالی در این بین، لفظی خواهد بود.

مبانی و پیش فرض ها

قاعده قبح نقض غرض، همچون بسیاری دیگر از قواعد و اصول عقلی، بر پایه ها و پیش فرض هایی شکل گرفته است که تنها در فرض پذیرش آنهاست که این قاعده صحیح و قابل استناد خواهد بود. برخی از این مبانی، ریشه در صفات خداوند متعال به عنوان شارع و قانونگذار دارد و برخی نیز به ویژگی ها و جزئیات موارد خارجی در هنگام شبهه نقض گردیدن یک غرض مرتبط می گردد.

حکمت خداوند متعال

از جمله مهم ترین مبانی پذیرش این قاعده، حکیم و عاقل بودن شخص فاعل است بدین معنا که تنها در صورتی که فاعل یک عمل، شخصی دارای قوه عقل و حکمت باشد، نقض کردن غرض در مورد آن عمل و انجام فعلی منافی با آن از سوی خود او، از منظر عقلا امری قبیح و ناپسند محسوب می گردد.

حسن و قبح عقلی

از جمله موضوعاتی که زمینه ساز دیگر مبانی و ارکان تشکیل دهنده این قاعده به شمار می‌رود، مسئله حسن و قبح عقلی است. این مطلب که موافقان و مخالفان بسیاری را نیز به خود دیده است، عموماً توسط امامیه و معتزله پذیرفته و از ناحیه اشاعره رد شده است (مطهری ۱۳۷۲: ۲۳). وجود آثار فراوان مکتوب در این زمینه، نگارنده را از توضیح اصل این مطلب، بی‌نیاز می‌سازد (مظفر ۱۳۷۳؛ ربانی گلیگانی ۱۳۸۲).

آنچه در این بحث مهم است، اینکه اگر حسن و قبح عقلی را نپذیریم و نفس افعال خداوند متعال را ملاک و معیار این موضوع بدانیم، هرگز نمی‌توان با استناد به قبیح بودن عقلی یا عقلایی یک امر، ذات باری تعالی را از آن منزّه و مبری بدانیم چه اینکه در این فرض، هر عملی از ناحیه حضرت حق حسن بوده حتی اگر هیچ‌گونه همخوانی و هماهنگی با احکام عقل نداشته باشد. این در حالی است که با پذیرش این موضوع، معیارهایی و رای فعل خداوند متعال مشخص می‌گردد که حسن و یا قبیح بودن هر فعلی حتی اگر منتسب به خالق هستی باشد، با آن سنجیده می‌شود.

غرض‌مند بودن افعال عقلا

موردی دیگر از پیش فرض‌های این قاعده این است که عاقلان و تمامی کسانی که از نعمت عقل و حکمت برخوردارند، هیچ‌گاه عملی فاقد غرض و هدف انجام نخواهند داد (مطهری ۱۳۷۲: ۲۲) این بدان معناست که انجام هر فعلی بدون دنبال کردن هدف مشخص از انجام آن، عملی ناهمخوان با حکمت و حکم عقل و بیهوده قلمداد می‌گردد و از همین رو تصور اینکه شخص حکیم، چنین عملی انجام دهد، امری محال محسوب می‌گردد.

گویی این مطلب ریشه در عوامل نخستین و سازنده اراده و حرکت در وجود هر انسان است چرا که بر اساس گفته متکلمان مسلمان، تا هنگامی که تصویری از یک عمل و منافع آن در ذهن فاعل شکل نگیرد و نیز تصدیقی به همراه آن تحقق نیابد و از همین رو شوقی که مولد اراده و تحرک اعضا گردد، نباشد، هیچ‌گاه فعلی به وجود نخواهد آمد.

غرض‌مندی خالق متعال

از دیگر پیش فرض‌های این قاعده، غرض‌مند بودن خداوند متعال در افعال خویش است که رابطه تنگاتنگ و معناداری با مبنای نخست دارد و نتیجه پیش فرض‌های نخستین، محسوب می‌گردد، اگر چه از نظر مفهوم با آنها تفاوت دارد.

بر اساس این مبنا، از آن رو که خداوند یکی از عقلا و دارای ویژگی حکمت است بلکه رئیس عاقلان به شمار می‌رود و اوست که این گوهر نایاب را در اختیار دیگر عقلا قرار داده است و از آنجا که گفته‌اند: «معطی شیء فاقد شیء نخواهد بود» (سبزواری ۱۴۱۳ ج ۲: ۱۱) بنابراین او نیز در یکایک افعال خویش، هدف و غرضی را دنبال می‌نماید.

این مسئله، علی‌رغم پذیرش دو پیش فرض نخست، از جمله نقاط اختلاف میان متکلمین و دانشمندان اسلام به شمار می‌آید چرا که معتزله غرض مندی افعال الهی را امری ثابت تلقی نموده و بر آن استدلال می‌نمایند حال آنکه اشاعره، به محال بودن آن باور دارند (علامه حلی ۱۳۶۸: ۱۱۹؛ مطهری ۱۳۷۲: ۲۲).

آنچه روشن است این است که بر اساس قول مشهور امامیه، تمامی افعال خداوند متعال دارای هدف و مقصدی است اما هیچ‌گاه این هدف دار بودن به معنا و مساوی با نیاز او بدان‌ها نبوده است چرا که اهداف و اغراض به اغراض فاعل و اغراض عمل، تقسیم می‌گردد که در مورد افعال خداوند متعال، اغراض مورد بحث، اغراض عمل محسوب می‌گردد (علامه حلی ۱۳۶۸: ۱۲۲). لازم به ذکر است که درباره این مسئله اقوال و نظرات دیگری مطرح شده است که طرح آنها به نحو تفصیل، نوشتار پیش رو را از اهداف خویش دور خواهد ساخت.

هدفمند بودن تشریح

از جمله مبانی قاعده قبح نقض غرض، که بر پای بست موارد پیشین شکل گرفته است، هدفمند بودن تشریح است.

برخی از صاحب نظران، این غرض را جلب ثواب و دفع ضرر برای بشر عنوان می‌کنند (علامه حلی ۱۳۶۸: ۱۲۳)

به نظر می‌رسد در عین صحت این ادعا، بتوان اغراض دیگری را آن چنان که در تقسیم بندی اغراض در قسمت‌های نخست این پژوهش بدان اشاره شد، مشاهده نمود. به دیگر بیان، افزون بر غرض هدایت و کمال بشر که غرض اصلی و پیشین تمامی احکام شرعی اسلام است، در ورای هر حکم شرعی و به طور خاص، مقاصد و اغراضی نهفته است که دستیابی بدان‌ها نیز مورد لحاظ شارع مقدس است.

شاهد این مدعا، روایاتی است که از ناحیه ائمه معصوم^(ع) وارد شده و در آنها علت و یا عللی برای تشریح حکمی خاص بیان شده است (شهیدثانی ۱۴۱۳ ج ۳: ۳۲۴).

روشن بودن اغراض

عامل دیگری که برای استناد به قاعده قبح نقض غرض بدان نیاز است مشخص بودن غرض تشریح یک حکم است. احتیاج به این امر از آنجا نشأت می‌گیرد که تا هنگامی که واقعی و اصلی بودن غرض تشریح یک حکم مشخص نگردد، نمی‌توان سخن از نقض شدن آن به میان آورد چه اینکه ممکن است گفته شود، اگر چه غرضی خاص نقض گردیده است اما این غرض با آنچه از تشریح حکم دنبال می‌شده است، متفاوت است. کلام برخی محققین در عدم حجیت اغراضی که از راه شک و گمان به دست آمده است، به همین مطلب اشاره دارد (گلیپگانی ۱۴۱۰: ۲: ۱۱).

این مطلب ما را به بحث دیگری پیرامون امکان و یا عدم امکان درک و دریافت اغراض و ملاک‌های مورد نظر شارع مقدس رهنمون می‌گردد که خود بحثی مفصل است و در هر دو روی اثبات و نفی، طرفداران و مدعیانی دارد (حسینی مؤمن‌زاده ۱۳۸۸: ۱۲۹).

این بحث از آن رو حائز اهمیت است که گستره استناد به قاعده قبح نقض غرض منوط و در گرو مشخص نمودن مبنای آن است. در این مسئله است چرا که اگر نیل انسان به اغراض و ملاک‌های احکام را امری ممکن بدانیم، آن چنان که شماری از متفکرین معاصر چون استاد شهید مطهری بدان قائلند (حسینی مؤمن‌زاده ۱۳۸۸: ۱۲۹) در تمامی احکام می‌توان با نقض شدن هدف شناسایی شده بر این قاعده تکیه نمود حال آنکه در صورت محال دانستن این امر، بسیاری از احکام اسلامی از تیررس این قاعده به دور خواهد ماند.

با صرف نظر از این مسئله، در میان احکام شرعی مطرح شده در فقه، می‌توان دستوراتی را یافت که غرض تشریح آن از سوی خود شارع و یا فرستادگان از ناحیه او، بیان شده است که در اصطلاح از آنها به عنوان احکام «منصوص العله» یاد می‌کنند (شهیدثانی ۱۴۱۳: ۳: ۳۲۴). همچنین در بخشی دیگر از احکام شرعی، غرض تشریح، از راه کارهای استنباطی دیگری همچون تنقیح مناط، حکم عقل و ... قابل شناسایی است. در تمام این موارد، با توجه به مشخص بودن غرض، زمینه بهره‌مندی از قاعده قبح نقض غرض وجود دارد.

حتمی بودن نقض

یکی دیگر از عناصر مهم در راستای استدلال به قاعده قبح نقض غرض، اثبات نقض گردیدن غرض است. البته در رابطه با موضوع پژوهش حاضر، نقض غرض کمی متفاوت است چه اینکه با

توجه به مقدمات پیشین و با توجه به حکمت خداوند متعال، این نقض تنها یک نقض احتمالی خواهد بود.

به تعبیر دیگر، مفاد قاعده نقض غرض این است که اگر استنباط یک فقیه بدین نقطه منتهی گردد که حکم یا متعلقات حکمی را به شارع نسبت دهد و مهر دستور شرعی بر آن بزند حال آن که این حکم با غرض از تشریح حکمی دیگر و یا خود همان حکم در تضاد باشد، قاعده نقض غرض پا به میان گذاشته و در نسبت آن حکم به شارع مقدس تردید می‌نماید چه اینکه شارع را وجودی حکیم و نقض غرض را از جانب او محال می‌داند.

از همین رو، نگارنده مناسب دیده است تا به جای تعبیر نقض، «احتمال نقض» استفاده نماید چرا که نقض غرض به خاطر استحاله آن درباره خداوند متعال هیچ گاه رخ نداده و سخن از آن تنها در مرحله امکان و احتمال است.

باری؛ اگر تنها به فقیه و استنباط او، فارغ از نسبت این استنباط با حکم شرعی واقعی بنگریم، می‌توانیم از حتمی بودن نقض و وقوع آن سخن بگوییم.

قاعده نقض غرض و مراتب تشریح حکم

یکی از مسائلی که اصولیان و فقهای اسلامی بدان پرداخته‌اند، مراتب تشریح یک حکم است. در خلال این بحث، مراتب صدور یک حکم شرعی از ناحیه پروردگار عالم تا مرتبه مکلفین مورد بحث قرار می‌گیرد.

برخی از بزرگان علم اصول، این مراتب را در دو مرتبه انشا و فعلیت خلاصه می‌کنند. شماری دیگر، مرحله دیگری با عنوان تنجز بدان اضافه می‌کنند (خمینی ۱۴۱۸ ج ۳: ۴۲۹).

با توجه بدین تقسیم بندی، از جمله سؤالاتی که ممکن است پیرامون استناد بدین قاعده مطرح گردد این است که با ورود قاعده قبح نقض غرض که مفاد آن کنار گذاردن یک حکم شرعی است، این قاعده حکم و لوازم آن را در چه مرحله‌ای نفی می‌کند؟

پاسخ بدین سؤال نیازمند توجه به معنا و مفهوم قاعده و همچنین عقلی بودن آن است چه این که عقل که حاکم اصلی در این قاعده است، نقض غرض را از یک قانونگذار حکیم و به واسطه تشریح حکمی در تضاد با حکم نخست، قبیح می‌داند. این بدان معناست که ممکن است دو حکم

باشد که هر دو «اقتضای» جعل و انشا را دارا بوده اما از آن رو که قاعده قبح نقض غرض مانع از جعل حکم دوم می‌گردد، تنها یکی از آن دو می‌تواند به مرتبه انشا برسد. این پاسخ در صورتی می‌تواند پاسخ مناسبی باشد که مراد از مرتبه اقتضا در میان مراتب تشریح حکم را تنها با توجه به خود حکم شرعی و متعلقات آن در نظر بگیریم. حال آنکه اگر چنین نبوده و اقتضای تشریح یک حکم پس از لحاظ تمامی لوازم و عوارض جانبی آن تحقق یابد، هنگامی که حکمی ناقض احتمالی غرض حکمی دیگر تلقی گردد، چنین حکمی از همان ابتدا اقتضای انشا و جعل را نمی‌یابد.

ریشه قاعده

آنچه بیش از پیش عقلی بودن این قاعده را ثابت می‌کند، توجه به ریشه و یا ریشه‌های زمینه‌ساز آن است.

به نظر می‌رسد که ناروایی و نادرستی نقض غرض، آن چنان که از برخی منابع برمی‌آید (ایروانی ۱۳۷۰ ج ۲: ۱۷۵) ریشه در استحاله اجتماع نقیضین دارد؛ زیرا که هنگامی که شخص هدفی را دنبال می‌کند این بدان معناست که اراده‌ای برای تحقق آن در درون او وجود یافته است. این در حالی است که دنبال کردن هدفی دیگر، منافی با غرض نخست، به معنای تحقق اراده‌ای متغایر با آن است و تحقق این اراده به معنای اجتماع دو امر متناقض در زمان واحد است که استحاله آن از جمله بدیهی‌ترین قضایای منطقی است.

تعارض قاعده قبح نقض غرض با دیگر اصول و قواعد

همانگونه که پیش از این نیز بدان اشاره شد، قاعده قبح نقض غرض، برهانی است که حاکم در آن عقل است، عدم رعایت آن از سوی انسان حکیم و دارای قوه عقل قبیح و در مورد خداوند متعال که حکیم مطلق و رئیس عقلاست، محال است.

توجه فقیه و قانونگذار بدین مطلب باعث می‌گردد، تا در فرآیند استنباط و قانونگذاری، این قاعده را سرلوحه کار خویش قرار داده و درستی انتساب استنباط خود به شارع و نیز تصویب قوانین را با این قاعده محکک بزند. ثمره این توجه این است که قاعده قبح نقض غرض بر تمامی دلایل، قواعد و اصول دیگری که ممکن است در جریان کشف یک حکم شرعی و یا تصویب

یک قانون مطرح گردد، مقدم خواهد بود چرا که به هر میزان که دلیل طرح شده قوی و معتبر باشد باز هم توان مقابله با قاعده قبح نقض غرض را که ریشه در حکمت ایزد متعال دارد نخواهد داشت.

شاهد این مدعا، کلام فقیه فرزانه، امام خمینی است که علی‌رغم وجود روایات صحیح‌های که بر جواز به‌کارگیری حیل‌های ربا تأکید دارند، با استناد به قاعده قبح نقض غرض، در صحت این روایات خدشه نموده و بر فرض صحت سندی، آنها را نیازمند تأویل و تفسیر از جانب اهل بیت^(ع) می‌داند (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۵۴۴).

کاربردهای قاعده قبح نقض غرض

همان گونه که گفته شد، موارد فراوانی از به‌کارگیری قاعده قبح نقض غرض در میان آثار فقیهان و عالمان حوزه استنباط قابل شناسایی است. در این قسمت برآئیم نمونه‌هایی چند از این کاربردها را در حیطه فقه و اصول برشماریم. ذکر این نکته لازم است که با بیان این موارد، در مقام بیان صحت کیفیت استدلال‌ها نبوده بلکه تنها شواهدی از کاربردهای این مسئله بسان یک قاعده فقهی ذکر خواهد شد.

(۱) فقه

۱-۱) خمس و زکات

از جمله مسائلی که در این باب، مطرح است بحثی است که در آن فقها از روا یا ناروایی فروش جنسی کم ارزش به شخص فقیر یا بهایی بسیار بالاتر و به اندازه مقدار واجب خمس و زکات است که در این حالت با مدیون گشتن فقیر، این شخص می‌تواند مبلغی را که بایستی به عنوان خمس یا زکات بدو پرداخت می‌کرد، به عنوان بدهی او محاسبه کند.

صاحب **جوهر** با اشاره به این گونه معاملات آنها را باطل دانسته نه از آن جهت که شخص قصد خرید و فروش حقیقی نداشته است، بلکه از آن رو که این کار با اصل تشریح حکم و جوب خمس و زکات در تنافی است و حکم به جواز چنین معامله‌ای، نقض غرض از تشریح و جوب خمس و زکات است (نجفی ۱۴۰۴ ج ۳۲: ۲۰۲).

۲-۱) الفاظ عقود

در ذیل بحث عقود و از جمله مهم‌ترین آنها یعنی بیع، سخن از صحت یا بطلان انعقاد یک عقد با الفاظی فراتر از صیغه‌های رایج و با صراحتی کمتر از آنها به میان می‌آید. برخی فقها، با پیش فرض قلمداد کردن این مطلب که غرض از تشریح عقود و معاملات، تنظیم امور معیشت مکلفین و پیشگیری از بروز نزاع و درگیری در خلال این امور است، صحیح بودن اجرای صیغه عقد با الفاظی غیر صریح را مورد خدشه قرار داده‌اند، چه اینکه صریح نبودن این الفاظ موجب اختلاف و مرافعه است و لذا حکم به جواز اجرای عقد با این الفاظ با غرض از تشریح عقود در تقابل است (موسوی قزوینی ۱۴۲۴ ج ۲: ۵۸۵).

۳-۱) صلح

صاحب کتاب *فقه الامامیه*، در پاسخ بدین سؤال که آیا در عقد صلح نیز خيارات جاری هستند یا خیر، اقوالی را از برخی بزرگان فقه امامیه نقل می‌کند (رشتی ۱۴۰۷: ۳۸۴). یکی از این اقوال تفصیلی است که میان انواع صلح داده می‌شود بدین ترتیب که اگر صلح متعلق به معاوضه‌ای باشد، خيار در آن جاری خواهد بود و در غیر این صورت، مثل موردی که متعلق صلح دعوایی که در گذشته رخ داده است باشد، خيار جریان ندارد. استدلال این قول بر این مبناست که اساس و غرض اصلی از تشریح عقد صلح، پایان دادن به اختلاف و منازعه است و حکم به جواز خيار در قسم دوم با این غرض منافات دارد (رشتی ۱۴۰۷: ۳۸۴).

۴-۱) نبش قبر

یکی از احکام مورد اختلاف میان برخی فقها، جواز یا عدم جواز نبش قبر میت مسلمان است. استدلال برخی فقها بر ناروایی چنین حکمی، منافات این حکم با غرض شارع از حکم وجوب دفن میت است چه اینکه شارع مقدس با وجوب دفن به دنبال اموری چون حفظ حرمت و سلامت جسم میت بوده است اما نبش قبر او، این اغراض را نقض می‌نماید (لاری ۱۴۱۸: ۲۹۹).

۵-۱) فروش سلاح به کفار

از جمله احکامی که با استناد به قاعده قبح نقض غرض، انتساب آن به شارع مورد تردید قرار گرفته است، حکم فروش سلاح به کفار است. یکی از استوانه‌های فقه در این باره می‌گوید:

«أنه قد أمر في الآية الشريفة^۱ بجمع الأسلحة و غيرها، للاستعداد و التهيئة إلى إرهاب الكفار و قتالهم، فبيعها منهم و لو في حال الهدنة نقض للغرض، فلا يجوز» (خوبی بی تاج: ۱: ۱۸۸).

«امر در آیه شریفه به جمع اسلحه و غیر آن، به خاطر توانایی و آمادگی برای ارهاب و جنگ با کفار و دشمنان است، بنابراین فروش سلاح به کفار حتی در زمان صلح، نقض غرض [امر خداوند] است و به همین دلیل جایز نیست».

۲) اصول

۲-۱) حجیت قطع

از جمله موضوعاتی که مورد مذاقه اصولیان قرار گرفته است، حجیت قطع است. در خلال مباحث این موضوع، سخن از حجیت قطع به تکلیف به میان می‌آید. برخی از اصولیون محقق، در مقام اثبات حجیت قطعی که به یکی از تکالیف تعلق گرفته است از قاعده قبح نقض غرض مدد گرفته‌اند بدین صورت که اگر مکلف قطع پیدا کند به لزوم انجام یا ترک فعلی در واقع علم پیدا می‌کند به این مسئله که غرض شارع بر انجام یا ترک آن فعل مترتب گشته است و از همین رو نمی‌توان در همان حال او را مکلف به عملی برخلاف قطعش دانست، چه این که در این صورت باعث اذن به نقض غرض می‌گردد و این اذن از جانب خدا محال است (گلابگانی ۱۴۱۰ ج ۲: ۱۱).

۲-۲) احکام ظاهری

از جمله محذوراتی که دامنگیر حجیت احکام ظاهری شده است، اشکال نقض غرض است. از آنجا که غرض اصلی شارع اسلام با عمل مکلفین به احکام واقعی محقق می‌گردد، اذن شارع به جواز عمل بر اساس احکام ظاهری را نقض غرضی از سوی او می‌دانند و از همین رو انتساب جواز عمل به احکام ظاهری به شارع، امری محال و ناروا می‌گردد (صدر ۱۴۱۷ ج ۴: ۱۸۹؛ خمینی ۱۴۱۸ ج ۶: ۲۴۰).

۱. وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُوُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ لَاتَعْلَمُونَهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ (انفال: ۶۰).

۲-۳) اشتراط قدرت در احکام

در صورت مطلق بودن یک حکم شرعی نسبت به شرط بودن قدرت، نظرات متفاوتی مطرح می‌گردد؛ از جمله اینکه مطلق بودن یک حکم می‌تواند، نشانهٔ عدم اشتراط قدرت شرعی^۱ در مکلف به باشد؛ زیرا اگر چنین چیزی دخیل در حکم باشد و شارع بدان اشاره نکند، مصداقی از مصادیق نقض غرض است که وقوع آن از سوی شارع حکیم محال است (خوبی ۱۴۱۷ ج ۳: ۸۲).

۳) حقوق

از جمله عرصه‌هایی که ممکن است با قاعدهٔ قبح نقض غرض در ارتباط باشد، حقوق است. در قوانین مدنی نیز احتمال وجود قوانینی که با غرض قانونگذار به صورت کلی و یا قانونی خاص به صورت جزئی منافات داشته باشد، بیشتر است. در ادامه به برخی از این موارد به تفصیل و برخی دیگر به اختصار اشاره می‌شود.

۱-۳) در ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ که به موارد نقض «حکم» یا «قرار» قاضی می‌پردازد آمده است که در صورتی که حکم قطعی شده باشد، امکان نقض آن وجود ندارد مگر آنکه «خلاف بین قانون یا شرع» باشد. در ادامه این ماده و در تبصره یک به توضیح خلاف بین قانون و شرع اشاره دارد و چنین آمده است:

«مراد از خلاف بین آن است که رأی بر خلاف نص صریح قانون و یا در موارد سکوت قانون مخالف مسلمات فقه باشد».

بر اساس این تبصره، هرگاه رأی صادره بر خلاف نص صریح قانون باشد، قابل نقض است. همچنین در مواردی که از سوی قانون حکمی صادر نشده باشد، اگر رأی صادره بر خلاف مسلمات فقه باشد، این رأی قابل نقض خواهد بود. اشکالی که دامنگیر این تبصره است، در فراز پایانی آن است که مفهوم آن این است که اگر در موردی قانون ساکت نبوده باشد ولی رأی صادره بر خلاف مسلمات فقه باشد، این رأی قابل خدشه و نقض نیست. و این مطلب همان یا

۱. قدرت شرعی در مقابل قدرت تکوینی و عقلی است که گستره‌ای وسیع‌تر از قدرت شرعی دارد و نسبت به شرط بودن هر کدام در تکالیف بحث می‌شود با این تفاوت که قدرت عقلی را نمی‌توان با قاعدهٔ قبح نقض غرض، نفی کرد (ر.ک: خوبی ۱۴۱۷ ج ۳: ۸۲).

دست کم یکی از مواردی است که قانونگذار با تصویب این قانون سعی در پیشگیری و یا مقابله با آن نموده است که با در نظر گرفتن این تبصره، آن اهداف به سرانجام کامل نخواهند رسید.

۲-۳) در ماده ۸۰۸ قانون مدنی، پیرامون حق شفعه که یکی از اسباب تملک است، سخن به میان آمده است. این قانون چنین است:

«هر گاه مال غیر منقول قابل تقسیمی، بین دو نفر مشترک باشد و یکی از دو شریک، حصه خود را به قصد بیع به شخص ثالثی منتقل کند شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است به او بدهد و حصه مبیعه را تملک کند. این حق را حق شفعه و صاحب آن را شفیع می‌گویند»

نکته‌ای که در متن این قانون وجود دارد این است که این قانون، حق شخص را برای تملک ملک شریک خود، تنها در صورتی به رسمیت می‌شناسد. که شریک او قصد بیع داشته باشد. این بدان معناست که اگر شریک ناخواسته یا مغرضانه از راه دیگری غیر از بیع، خواهان واگذاری مایملک خود به دیگری باشد، این شخص هیچ حقی نداشته و فرصت هیچ اعتراضی نیز بدو داده نخواهد شد. و این همان چیزی است که در نقطه مقابل اهداف تأسیس قانون حق شفعه در فقه و حقوق قرار دارد. چرا که غرض از این ماده قانونی، جعل قانونی است تا از منافع هر یک از شرکا در اموال مشاع، حفاظت نماید اما انحصار آن به عقد بیع با این غرض در تضاد است.

۳-۳) از دیگر مواد قانونی که به نظر می‌رسد، موجب نقض غرض از تصویب ماده‌ای دیگر می‌گردد، ماده ۳۲۱ قانون آئین دادرسی مدنی است که در آن به طرف دعوا اجازه می‌دهد تا با فراهم کردن تأمین مناسب از دستور موقتی که دادگاه به نفع خواهان صادر کرده است، جلوگیری نماید. این ماده اگر چه در راستای جلوگیری از ضرر و زیان خواننده تصویب گردیده است، اما در مواردی نیز غرض اصلی از قانون دستور موقت را که در ماده ۳۱۰ از همین قانون آمده است، زیر سؤال می‌برد. این مطلب در مواردی مثل ساخت و سازهای غیرقانونی و نابجا که موجب خسارتی جبران ناپذیر به خواهان می‌گردد، به روشنی مشاهده می‌شود. در این موارد خواننده می‌تواند با تأمین از دستور موقتی که به نفع خواهان صادر شده است، موقتاً رفع اثر نماید. البته شاید بتوان قید «در صورت مصلحت» را که در ماده ۳۲۱ برای تأمین آمده است پیشگیری قانونگذار از بروز چنین مواردی عنوان کرد.

نقض غرض در قانون به موارد فوق خلاصه نشده بلکه مصادیق دیگری همچون برخی محدودیت‌های قانونی که برای صادرات کالا وضع می‌گردد و نیز حبس مجرمینی با جرایم خرد در کنار مجرمین بزرگ و دارای سوابق کیفری فراوان، برای آن وجود دارد.

امام خمینی و قاعده قبح نقض غرض

مسئله به کارگیری حیل‌های فرار از ربا، یکی از موارد اختلافی میان فقهاست. امام خمینی، غرض از تشریح حکم حرمت ربا را ظلم بر ربا دهنده می‌داند که این موضوع نیز به خوبی از سوی قانونگذار اسلام، مشخص شده است (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۵۴۲).

ایشان با تقسیم کردن انواع ربا و جایز شمردن کاربست حیل در برخی افراد از آن رو که عرف و عقلا این موارد را ربا محسوب نمی‌کند، استفاده از حیل را در مواردی که ربا بودن آن ثابت است به طور کلی مردود می‌دانند و می‌فرمایند:

«و أمّا القسمان الآخران؛ أي الربا القرضی، و المعاملی الذی یعامل ربویاً، فلم ترد فیهما حیلۃ» (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۵۴۴).

ایشان با اشاره به روایاتی که در این زمینه وجود داشته و به ظاهر استفاده از این حیل‌ها را مجاز می‌شمرد، این اخبار را به لحاظ سندی و محتوایی قابل خدشه می‌دانند که قابلیت تخصیص و تقيید حکم مستفیض حرمت ربا را ندارند:

هم ایشان، پا را فراتر گذاشته و حتی در صورتی که روایات صحیح دال بر جواز کاربرد حیل‌های ربا داشته باشیم، آنها را نیازمند تأویل و یا ارجاع به معصومین^(ع) می‌دانند:

«بل لو فرض ورود أخبار صحیحة دالّة علی الحیلۃ فیهما، لا بدّ من تأویلها، أو ردّ علمها إلی صاحبها» (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۵۴۴).

این همه و ناروایی به کارگیری حیل‌های ربا و کنار گذاردن روایات از آن روست که ایشان فلسفه و غرض اصلی از تشریح حکم حرمت ربا را که همانا ظلم و ستم بر ربا دهنده است حتی در صورت استفاده از آن حیل‌ها، جاری و ساری می‌دانند:

«ضرورة أنّ الحیل لا تخرج الموضوع عن الظلم و الفساد» (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۵۴۴).

ایشان همچنین در پاسخ به اشکالی که ظلم به ربا دهنده را در این موضوع، نه علت بلکه حکمت تشریح حرمت ربا تلقی می‌نماید می‌فرمایند:

«إذا كانت الحكمة في حرمة الربا ما ذكر من المفاسد، لا يجوز التخلّص عنها في جميع الموارد؛ بحيث لا يشدّ منها مورد، للزوم اللغو في الجعل» (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۵۴۵)

این بدان معناست که حتی در صورتی که ظلم را حکمت حرمت ربا بدانیم باز هم جعل حکمی دیگر که در تعارض کلی با این حکمت بوده و آن را از اساس بردارد، درست نخواهد بود. امام خمینی پس از بیان مطالب فوق، با تأکید دوباره بر اینکه تحریم ربا به خاطر ظلم بر ربا دهنده است، جواز استفاده از حیل‌های ربا مادامی که معامله عنوان ربوی خود را حفظ نموده باشد از قبیل تناقض و نقض غرض و در نتیجه لغو می‌شمرد که در مورد خداوند متعال ممتنع است: «تحریم الربا لنكتة الفساد و الظلم و ترك التجارات، و تحليله بجمع أقسامه و أفراده - مع تغییر عنوان - لا یوجب نقصاً فی ترتب تلك المفاسد، من قبیل التناقض فی الجعل، أو اللغو فیة» (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۵۴۵).

این مسئله یکی از احکام مهم و دارای آثار فراوان شرعی، اقتصادی و اجتماعی است که امام خمینی با بهره‌گیری از قاعده قبح نقض غرض، آن را نادرست می‌دانند.

سرانجام

از مجموع آنچه بیان شد چنین به دست می‌آید که قبح نقض غرض از جمله مدرکات عقلی است که علاوه بر تأیید از سوی خداوند متعال در قرآن کریم، از ناحیه فقهای اسلامی نیز مورد پذیرش و توجه قرار گرفته است. هر چند این توجه در برهه‌هایی از زمان، با فراز و نشیب همراه بوده است. همچنین، این قاعده به پیش فرض‌هایی همچون حکمت خداوند متعال، غرض مندی او در افعال و تشریح و نیز ثابت و حتمی بودن اغراض تشریح حکم و نقض آنها، نیازمند است. به کارگیری این قاعده توسط فقها و علمای عرصه استنباط بسان امام خمینی که با تمسک بدان قائل به عدم جواز استفاده از حیل‌های ربا گردیده‌اند، تأثیر بسزایی در تحول استنباط احکام اسلامی و نیز قانونگذاری و نظام حقوقی دارد.

منابع

- اصفهانی، محمدحسین کمپانی. (۱۴۰۹ق) *الاجاره*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- ابن عقیل عمانی، حسین بن علی. (۱۴۱۳ق) *حیة ابن عقیل العماني و فقهه*، قم: مرکز معجم فقهی، چاپ اول.
- امام خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۱ق) *کتاب البیع*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- ایروانی، میرزا علی. (۱۳۷۰) *نهایة النهایه*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۱۰ق) *المصاحح*، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ اول.
- حسینی مؤمن زاده، سید امرالله. (۱۳۸۸) *مبانی و نوآوری های فقهی شهید آیت الله مطهری*، تهران: انتشارات صدرا، چاپ اول.
- خمینی، سیدمصطفی. (۱۴۱۸) *تحریرات فی الاصول*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، چاپ اول.
- خویی، سیدابوالقاسم. (۱۴۱۷ق) *محاضرات فی اصول الفقه*، قم: انتشارات انصاریان، چاپ چهارم.
- _____ . (بی تا) *مصباح الفقاهه*، بی جا.
- دکامی، محمدجواد. (۱۳۸۸) «قاعده قبح نقض غرض در کلام اسلامی»، *آینه معرفت*، شماره ۲۰.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق) *مفردات الفاظ القرآن*، لبنان-سوریه: دارالعلم-دارالشامیه، چاپ اول.
- ربانی گلپایگانی، علی. (۱۳۸۲) *حسن و قبح عقلی با پایه های اخلاق جاودان*، قم: انتشارات مؤسسه امام صادق (ع).
- رشتی، میرزا حبیب الله. (۱۴۰۷ق) *فقه الامامیه (خيارات)*، قم: کتابفروشی داوری، چاپ اول.
- زحیلی، وهبه. (بی تا) *الفقه الاسلامی و ادلته*، دمشق: دارالفکر، چاپ چهارم.
- سبزواری، عبدالاعلی. (۱۴۱۳ق) *مهذب الاحکام فی بیان حلال و الحرام*، قم: مؤسسه المنار، چاپ چهارم.
- سیوطی، ابوبکر. (۱۴۰۳ق) *الاشباه و النظائر*، بیروت: دار الفکر.
- شهید اول، محمدبن مکی عاملی. (بی تا) *القوائد و القوائد*، قم: کتابفروشی مفید، چاپ اول.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۳ق) *مسائلک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام*، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول.
- صدر، محمدباقر. (۱۴۰۸ق) *مباحث الاصول*، تهران: مقرر، چاپ اول.
- طباطبایی، سیدعلی. (بی تا) *ریاض المسائل فی فقه الاحکام بالادلة*، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.

- طبسی، نجم‌الدین. (بی تا) *النفی و التغریب فی مصادر التشریح الاسلامی*، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول.
- عراقی، آقاضیاء. (۱۴۱۷ق) *نهایة الافکار*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۳۶۸) *باب حادی عشر*، با تحقیق و تصحیح عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم: دفتر نشر نوید اسلام.
- _____ . (۱۴۱۳ق) *قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام*، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- علامه طباطبایی، سیدمحمد حسین. (۱۴۱۷ق) *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
- علیش، محمد. (۱۴۰۹ق) *منح الجلیل*، بیروت: دارالفکر.
- فخرالمحققین، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ق) *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول.
- فیومی، احمد بن محمد. (بی تا) *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، قم: منشورات دار الرضی، چاپ اول.
- *قانون مدنی*.
- کاشانی، حبیب‌الله. (۱۴۰۴ق) *تسهیل المسالک الی المدارک*، قم: مطبعة العلمیه، چاپ اول.
- گلپایگانی، محمدرضا. (۱۴۱۰ق) *افاضة العوائد فی شرح درر الفوائد*، تهران: دارالقرآن الکریم، چاپ اول.
- لاری، سید عبدالحسین. (۱۴۱۸ق) *التعلیقة علی مکاسب (للاری)*، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، چاپ اول.
- موسوی قزوینی، سید علی. (۱۴۲۴) *ینایح الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ق) *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۲) *عدل الهی*، تهران: انتشارات صدرا، چاپ هفتم.
- مظفر، محمدرضا. (۱۳۷۳) *اصول الفقه*، قم: انتشارات اسماعیلیان، چاپ پنجم.
- نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق) *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم.
- هاشمی حبیب‌الله و حسن حسن زاده آملی و محمدباقر کمره‌ای. (۱۴۰۰ق) *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*، تهران: مکتبه الاسلامیه، چاپ چهارم.